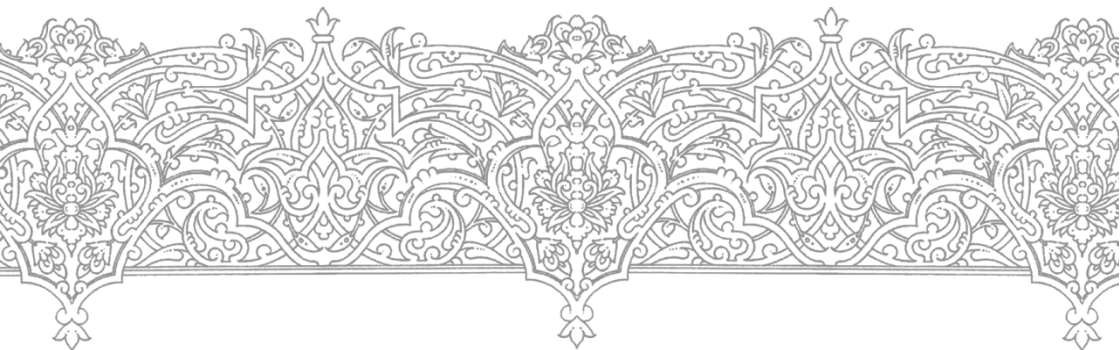




پاسخ به شبهاتی در باب تقریب

حجت الاسلام عبدالکریم بی آزار شیرازی



تعریف تقرب

تقرب عبارت است از «تهذیب نفس از عوامل تفرقه مانند تحزب، تعصب و بغی. و گرد آمدن مسلمانان بر محور قرآن و اصول و ضروریات دین و شنیدن مستقیم آرای یکدیگر و گفتگو با رعایت ادب اختلاف در مسائل اجتهادی و همکاری در مسائل مورد اتفاق و معذور داشتن یکدیگر در مسائل مورد اختلاف.»

تقرب به معنای نزدیک شدن مسلمانان برای شناخت یکدیگر؛ ارتباط تنگاتنگی با مسئله اخلاق دارد. حضرت امیر «ع» می فرمایند این اختلافاتی که جنبه تخاصم دارد، بیشتر از خبث باطن افراد سرچشمه می گیرد. در خطبه ۱۱۲ نهج البلاغه آمده است:

«انما انتم اخوان علی دین الله، مافرق بینکم الا خبث السرائر و سوء الضمائر فلاتوازرون و لاتناصحون و لاتتبادلون و لاتوادون.»

همانا شما براساس دین خدا - که آیین فطرت است با یکدیگر برادر و پیوسته اید، و تنها ناپاکی های درونی وزشتیهای باطن موجب تفرقه و جدایی میان شما شده است که در نتیجه تعاون و همیاری، نصیحت، بذل و بخشش و دوستی و محبت از میان شما رخت بر بسته است.

در صحبت های امام خمینی «ره» هم این مسئله آمده است که می فرمایند «هر اختلاف و نزاعی که شروع شود از باطن خود انسان است و هر اتحاد و انسجامی که حاصل شود از خداست.»

به عنوان اینکه ما داریم از مذهب خود دفاع می کنیم با دیگران جدال و ستیز می کنند، در حالی که این از خبث باطن آنهاست. در این میان کسانی هستند که مورد رحمت خدا هستند و با دل پاکی که دارند دنبال وحدتند. امام خمینی «ره» می فرمود «تفرقه از شیطان و وحدت از رحمان است.»

امام خمینی هیچ گاه از کلمه تقرب استفاده نکردند. زیرا ایشان بالاتر از تقرب را مدنظر داشتند و آن مسئله وحدت بود. تقرب، مقدمه است برای رسیدن به وحدت. تقرب یعنی نزدیک شدن مسلمانان به یکدیگر. بسیاری از این اختلافات و سوتفاهمات در اثر دوری مسلمانان از یکدیگر است.

در گذشته علمای اسلامی به حوزه های یکدیگر می رفتند و به فقه مقارن کاملاً آگاهی داشتند. شخصیت‌هایی مثل شهید اول، شهید ثانی و علامه حلی به حوزه های اهل سنت می رفتند. این نزدیک شدن پیروان مذاهب باعث می شود که بسیاری از سوتفاهمات و بدبینی های موهوم کنار رود.

نزدیک شدن ما مسلمانان به هم برای این است که طبق آیه قرآن «لتعارفوا» همدیگر را بشناسیم و به موقع از یکدیگر استفاده کنیم. این تعارف مقدمه ای است برای الفت. این الفت آن قدر ارزشمند است که خداوند می فرماید

اگر تمامی آنچه در زمین است را انفاق کنید نمی توانید آنرا ایجاد کنید. **وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ [الأنفال: ۶۳]**

معنای یکی بودن خدا؛ یک بعد کلمه توحید است؛ بعد دیگر آن توحید کلمه است. امام خمینی می فرمود توحید به این معناست که همه ما بنده یک خدا هستیم و باید باهم یکی باشیم اگر ما به مرحله توحید برسیم، به وحدت خواهیم رسید. تفرقه به دلیل نبود توحید واقعی است.

ما اگر بتوانیم «امت واحده» بشویم می توانیم با راهنمایی قرآن و پیامبر «ص» و اهل بیت «ع» به مقام خلافت الهی برسیم. و هدف از خلقت انسان رسیدن به این مقام است. خلیفه خدا در زمین شدن.

عده ای در عربستان «توحید» را که عامل اتحاد است به عامل تفرقه تبدیل کرده اند! از این طرف هم عده ای به نام «امامت» تفرقه می اندازند. در حالی که حضرت زهرا «س» در خطبه معروف خود می فرماید که فلسفه امامت تبدیل افتراق مسلمانان به اتحاد است: «و جعل طاعتنا نظاماً للملّة و امامتنا اماناً من الفرقة» (دلایل الامامه، ص ۳۳) «خداوند اطاعت ما را نظام و سامانی برای آئین اسلام و امامت ما را امانی از تفرقه و اختلاف قرار داده است.» اما بعضی همین امامت را وسیله تفرقه قرار می دهند! هم توحید باید عامل وحدت ما باشد و هم نبوت. پیامبران و هم امامت.

آیا وحدت اسلامی به معنای کوتاه آمدن از عقاید خود است؟

هیچ کس تا حالا چنین تعریفی از تقریب ارائه نداده است. کسی نگفته ما دست از اعتقادات خود برداریم بلکه ما به فرقه سبیه می گوئیم دست از فحاشی و توهین بردارید. ائمه «ع» همه اهل ادب و منطقی بودند نه فحاشی. وقتی دکتر فهام شیخ بزرگ الازهر به ایران آمد، علامه قمی دبیر کل دارالتقرب در حضور علمای شیعه و سنی صحبت کرد. ایشان گفت من همانطور که در قاهره بارها گفتم ما قائل به وحدت با حفظ کیان طرفین هستیم. یعنی ما شیعیان قائل به امامت و خلافت منصوب و معصوم هستیم و اهل سنت هم قائل به خلافت انتخابی و غیرمعصوم هستند. ما کجا از مسئله امامت و خلافت کوتاه آمدیم؟

چرا اهل سنت در برابر ائمه «ع» دکان باز کردند؟

ائمه «ع» هیچ کدام مجتهد نبودند، بلکه مجتهد پرور بودند. امام صادق «ع» چهار هزار فقیه تربیت کردند که بروند اجتهاد کنند. امام صادق «ع» به آنها فرمودند که من یک رساله نوشته ام که همه چیز در آن هست و شما بروید این مسائل را عیناً برای مردم بازگو کنید. بلکه ایشان به شاگردانشان فرمودند ما اصول را برای شما بیان می کنیم و فروع را شما استنباط کنید. علینا القاء الاصول وعلیکم بالتفریع (وسائل الشیعه ۱۸ باب ۶ صفات القاضی ص ۴۱)

ما نباید ائمه «ع» را کوچک بشماریم و با دیگران مقایسه کنیم. امام صادق «ع» در ردیف ابوحنیفه و دیگران نیستند. ائمه «ع» پاره‌های تن پیغمبر (ص) بوده؛ بیان کننده تشریح اند. یعنی شریعت پیامبر «ص» را در زمان خودشان عملاً بیان می‌کردند. به عبارت دیگر حضرت امیر «ع» وضعیتی داشتند که هرگاه مردم سخنی را از ایشان می‌شنیدند، آن را مانند کلام پیامبر «ص» می‌دانستند. چون معتقد بودند که اینها کاری را می‌کنند که پیامبر «ص» انجام می‌دادند. یعنی اعمال و گفتار اهل بیت «ع» منبع اجتهاد است. لذا تمام فقهای اسلامی بعد از قرآن و روایات پیامبر «ص» از روایات اهل بیت «ع» استفاده می‌کردند. چنانکه ابن‌عابدین از اعلام مذهب حنفی می‌نویسد: المرووی عن علی ابن ابیطالب کالمرووی عن النبی (حاشیه ابن‌عابدین ج ۳ ص ۳۷۱). آنچه از علی ابن ابیطالب (ع) روایت شده مانند آنچه راست که از نبی اکرم (ص) روایت شده است.

از مالک پیشوای مذهب مالکی پرسیدند که چرا فتوی دادید دست باز نماز خوانده شود؟ گفت من دیدم علمای اهل بیت «ع» را یعنی امام باقر و امام صادق (ع) را که دست باز نماز می‌خوانند و به همین خاطر چنین فتوا دادم.

در فهرست ابن‌ندیم آمده که شخصی از امام شافعی سوالی پرسید و ایشان جواب داد. آن شخص گفت نظری که شما دادید با نظر علی بن ابیطالب مخالفت دارد. شافعی گفت شما برای من ثابت کن که علی «ع» غیر از این گفتند، من گونه‌ام را بر خاک می‌سایم و نظرم را برمی‌گردانم و منطبق بر نظر علی «ع» می‌کنم!

در کتاب مبسوط سرخسی در رابطه با مسئله خمس که آیا سهمی که به ذوی القربی می‌رسد، ذوی القربی‌ای که فقیر است یا اعم از فقیر، مباحثی آمده است. حنفی‌ها می‌گویند ذوی القربی‌ای که فقیر است. اما شافعی می‌گوید که در قرآن اعم از فقیر است. حنفی‌ها استدلال‌شان این است که ما اجماع صحابه را در این مسئله داریم. شافعی می‌گوید من این اجماع را قبول ندارم به دلیل اینکه در این اجماع علی بن ابیطالب نیست و اجماعی که علی (ع) در آن نباشد؛ اجماع نیست. فقهای حنفی می‌گویند تو از کجا می‌دانی که علی «ع» مخالف این اجماع است. شافعی می‌گوید به دلیل قول امام باقر «ع». حرف امام باقر «ع» همان حرف جدشان است. ابن‌حزم هم در کتاب «المحلی» می‌گوید که لعنت خدا بر اجماعی که علی بن ابیطالب در آن نیست! این همان حرف شیعه است که می‌گوید ما اجماع را قبول داریم به شرطی که اهل بیت «ع» در آن باشند.

فقه حنفی از کوفه نشأت گرفته که مرکز خلافت حضرت امیر «ع» است. یعنی در واقع کوفه با فرهنگ ایشان و شاگردان ایشان مانند ابراهیم نخعی پرورش یافته است. علمای حنفی مانند شاه ولی‌الله دهلوی می‌گویند که ۸۰ درصد فقه ابوحنیفه برگرفته از فقه ابراهیم نخعی است. خیلی‌ها معتقدند که ابراهیم نخعی شیعه است. لذاست که در فقه حنفی اکثر مسائل بعد از قرآن و پیامبر «ص» از حضرت امیر «ع» اتخاذ شده است. علاوه بر کتاب «مبسوط» سرخسی، کتاب «الحجّه علی اهل المدینه» از محمد شبیبی شاگرد ابوحنیفه را مشاهده می‌کنید که در اغلب مسائل به حضرت امیر «ع» استناد می‌کنند و در پاره‌ای موارد نیز به فقه امام باقر «ع» و امام صادق «ع». در مقدمه سنن ترمذی آمده که ابوحنیفه می‌گوید هرگاه امر دایر شود بین نظر من و نظر علی بن ابیطالب، نظر ایشان مقدم است.

تمامی مذاهب اهل سنت، تمامی مسائل حج را بعد از قرآن از صفت حج پیامبر اکرم «ص» دارند که این صفت حج پیامبر «ص» به روایت امام باقر «ع» و امام صادق «ع» است. در تمام صحاح اهل سنت به این روایت استناد شده است. آیت الله بروجردی این روایت را برای پادشاه عربستان فرستادند تا نشان دهند که شما هم مناسک حج خود را بعد از قرآن از امام باقر «ع» و امام صادق «ع» دارید. الان هم در عربستان کتاب‌هایی فراوانی درباره صفت حج پیامبر اکرم «ص» چاپ شده که در آنها ستایش زیادی از امام باقر «ع» و امام صادق «ع» شده است. در تمامی احکام بغات تمامی مذاهب از سیره حضرت امیر «ع» استفاده کردند.

لذا ائمه «ع» منبع هستند نه مجتهد. ما نباید این بزرگواران را کوچک کنیم و بگوییم عده‌ای شافعی و حنفی هستند و ما جعفری هستیم!

امام صادق «ع» فقه مکتوب و مدونی نداشته است. کما اینکه پیامبر «ص» هم کتاب فقهی ننوشته است. پیامبر اکرم «ص» به مردم می‌گفتند ببینید من چطور نماز می‌خوانم شما هم همینطور نماز بخوانید (صلوا کما رایتمونی). پیامبر «ص» و ائمه «ع» اصل تشریح را برای فقها عملاً نشان می‌دادند. اصول را بیان می‌کردند و می‌گفتند خودتان فروع را بدست آورید.

در باب قضا کتاب وسائل الشیعه آمده که روزی امام صادق «ع» وارد مسجد مدینه شدند و دیدند یکی از شاگردان دارد برای مردم احکام فقهی می‌گوید. حضرت او را تشویق کردند. او به حضرت گفت که من بسته به اینکه مخاطب من پیرو کدام مذهب فقهی است، جواب سوالاتش را برگرفته از همان فقه به او می‌گویم. اگر پیرو شما باشد نظر شما را می‌گویم و اگر پیرو دیگری باشد نظر او را بیان می‌کنم. آیا این کار درست است؟ حضرت فرمود خدا رحمت کند، کار درستی انجام می‌دهی و این کار را ادامه بده. بعد حضرت فرمود خود من هم همین کار را می‌کنم. (وسائل الشیعه حر عاملی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق باب ۱۱ از ابواب قضای قاضی).

یعنی ائمه «ع» نفرمودند که هیچ کس حق اجتهاد ندارد و همه باید از ما تقلید کنند. لذا نباید بعضی فکر کنند که فقه مذاهب اربعه اهل سنت در برابر فقه ائمه «ع» پدید آمده است. خود رهبران این مذاهب یا شاگرد ائمه «ع» بودند و یا شاگرد شاگرد ایشان. یکی از منابع فقه آنها هم اجماع اهل بیت «ع» است.

البته اهل بیت «ع» هم یکسری محدودیت‌هایی داشتند که گاهی مردم نمی‌توانستند به راحتی به ایشان مراجعه کنند. حتی در تاریخ داریم که مردم برای رساندن حرف خود به امام صادق «ع» از خیارفروش استفاده می‌کردند! و یا اینکه مانند امام کاظم «ع» که هم عصر بزرگان فقهی اهل سنت است، مدت‌ها در زندان بودند.

البته ممکن است حکام از فقه بزرگان اهل سنت علیه ائمه «ع» سوءاستفاده کرده باشند. ولی هیچ دلیلی بر دشمنی خود آنها با اهل بیت «ع» وجود ندارد.

ابوحنیفه حاضر نشد مسند قضاوت حکومت عباسیان را بپذیرد و به همین خاطر زندانی شد و در زندان مُرد. چون مخالف عباسیان بود و حکومت را حق اهل بیت «ع» می دانست. مالک به جهت مخالفتش با حکومت تازیانه خورد. احمد بن حنبل نیز زندانی شد. شافعی در یمن به رافضی بودن متهم گردید و به همین خاطر او را به بغداد آوردند و تا نزدیکی اعدام پیش رفت.

«خُذْ مَا خَالَفَ الْعَامَةَ» چه می شود؟

متأسفانه بعضی این مسئله را تعمیم داده اند؛ اگر خُذْ مَا خَالَفَ الْعَامَةَ (آنچه مخالف عامه است بپذیر) در همه مسائل جاری باشد، باید در اغلب مسائل با اهل سنت اختلاف داشته باشیم. در حالی که می بینیم در بیش از ۸۰ درصد مسائل مشترکیم. برای روشن شدن این مسئله باید به کتاب «تعادل و تراجیح» رجوع کرد. امام خمینی در کتاب خود الرسائل به نقل از امام صادق «ع» بیان می کنند که منظور از «عامه» کسانی بودند از بنی امیه که می آمدند از حضرت امیر «ع» چیزهایی را می پرسیدند و بعد برای خراب کردن ایشان خلاف پاسخی که ایشان داده بود به مردم می گفتند! حال اگر ما بین دو روایت از ائمه «ع» قرار گرفتیم و ندانستیم کدام درست است، باید آن را به قرآن، بعد به سنت متواتر عرضه بداریم، بعد روات حدیث را بررسی کنیم و ... اگر همه این ها را بررسی کردیم و هیچ چیزی برای ترجیح یکی بر دیگری پیدا نکردیم، به قاعده خُذْ مَا خَالَفَ الْعَامَةَ رجوع می کنیم.

مسئله دیگر این است که ممکن است امام صادق «ع» مسائلی را در پاره ای از موارد به تناسب مخاطب خود بیان کرده باشند. یعنی مثلاً طرف سوال کننده از کوفه بوده، نظر فقهای کوفه را برای او گفته باشند نه نظر خودشان را. این موارد به دلیل تقیه مداراتی بوده است. البته در پاره ای از موارد هم ممکن است تقیه خوفی بوده باشد. اما اینکه ما بگوییم ائمه «ع» در همه موارد تقیه خوفی داشتند واز ترسشان بسیاری از احکام را برخلاف واقع بیان می کردند؛ درست نیست. مسئله دیگر این است که بعضی از مذاهب بر مبنای قیاس یا استحسان حکم صادر می کردند (و ادله آنها اعم از قرآن و سنت بود واز این رو به آنان عامه یا اعمی می گفتند) و در واقع خُذْ مَا خَالَفَ الْعَامَةَ، گرفتن خلاف حکم بر مبنای قیاس است نه حکم مخالف اهل سنت.

جالب است که این مسئله در فقه شافعی هم آمده است. ابو حامد اسفراینی یکی از بزرگان شافعی می گوید: وقتی دو کلام متفاوت از شافعی نقل شده باشد، اول به قرآن، بعد به سنت متواتر و بعد روات و ... دست آخر می گوید: آنچه مخالف قول ابوحنیفه است؛ ارجح است. (جمع الجوامع و شرحه ج ۲ ص ۲۲۸؛ ط ۱۳۷۸ق)

فایده تقیه مداراتی در حالی که طرف مقابل به تدریج خود ادامه می دهد چیست؟

اولاً تقیه در ذهن بسیاری یعنی دروغ گفتن و عملی منافقانه! در صورتی که اصلاً چنین معنایی ندارد. تقیه مداراتی به تعریف امام خمینی «ره» یعنی تقوا و پرهیز از اختلاف با اهل سنت. ما یا باید تعریف درست از تقیه را جا بیندازیم و یا مثل مقام معظم رهبری معنای آن «حفظ وحدت» را به کار می بریم.

ثانیا بعضی فکر کرده اند که در زمان ما تقیه برداشته شده! کجا چنین چیزی آمده است؟ مرحوم کلینی می گوید که ما در آینده بیشتر به تقیه نیاز داریم.

در رساله های عملیه اغلب مراجع بخشی وجود دارد به نام اقتدا به اهل سنت. در این قسمت گفته اند که طبق نظر ائمه «ع» اقتدا به اهل سنت کار خوبی است و انجام دهید. فقط دو سه نفر از مراجع می گویند که وقتی پشت سر اهل سنت نماز می خوانید، حمد و سوره را خودتان بخوانید.

در وسائل الشیعه آمده است که خدمت امام صادق «ع» آمدند و گفتند ما در شهری هستیم که عثمانی هستند و از شما برائت می جویند، آیا ما پشت سر اینها نماز بخوانیم؟ حضرت می فرماید بله بخوانید!

خیلی ها به دنبال تقریب هستند ولی تقریب منافقانه! تقریب را اینطور معنا می کنند که همه با من، نه همه با هم! یعنی تقریب یک طرفه.

یک عده افراطی همیشه هم در بین سنی و هم در بین شیعه وجود داشته اند. در زمان حضرت امیر «ع» هم خوارج بودند که ایشان را تکفیر کردند. آیا حضرت امیر «ع» هم متقابلا آنها را تکفیر کردند؟! این عده تندرو همیشه بوده و هستند و خواهند بود. ما حق نداریم به خاطر این عده از وحدت تخطی کنیم.

ما آنچه که ائمه «ع» فرمودند را عمل می کنیم و کاری به طرف مقابل نداریم. تقریب مسئله ای اساسی است؛ حرف امثال من نیست، حرف مراجع هم نیست، بلکه حرف ائمه «ع» و پیامبر «ص» و خداست. اساس دین خداست تا جایی که حضرت امیر «ع» به خاطر این مسئله از حق خود کوتاه آمدند. تمام دستوراتی که ائمه «ع» برای حفظ وحدت داده اند، استراتژی است نه تاکتیک سیاسی و موقت.

از آیت الله وحید سوال کردند که عده ای از اهل سنت ما را تکفیر می کنند، آیا ما هم حق داریم متقابلا آنها را تکفیر کنیم؟ ایشان فرمودند چنین حقی ندارید. هیچ کدام از مراجع چنین اجازه ای نداده اند.

بخشی از تندروهای اهل سنت ایادی استکبارند، بخشی هم عناد دارند، بخشی نیز جاهل اند. یعنی شیعه برای آنها بد معرفی شده است. ما نرفتیم شیعه را درست برای آنها تعریف کنیم. تصور بسیاری از مردم عربستان از شیعه کسی است که خدای او علی است!

آیا لعن هم مصداق سب است؟

از نظر بعضی از اهل لغت لعن از سب بدتر است. (قواعد الاحکام ج ۱؛ ص ۲۰) دست کم در حال حاضر در ردیف یکدیگرند و خروجی آن سوق دادن بسیاری از اهل سنت به گروههای تکفیری و کشته شدن میلیونها شیعه است. فرقه سبیه آنچنان اسیر نفستند که آنهاهم سفارش ائمه (ع) به تقیه را هم زیر پا می گذارند. در کتاب اعتقادات صدوق آمده که به امام صادق «ع» اطلاع دادند که فردی با آوردن اسم در مسجد مخالفین شما را سب و لعن می کند. حضرت ناراحت شدند و فرمود مگر نمی داند که خدا در قرآن فرمود: «وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا

اللَّهِ عَدُوًّا بَغِيْرَ عِلْمٍ» اگر کسی کاری بکند که سبب شود اولیای خدا هم مورد اهانت قرار بگیرند مشمول این آیه است. بعد فرمودند که تقیه تا روز قیامت مانند نماز و روزه واجب است.

البته در قرآن لعن آمده است اما لعن نوعی. قرآن فرموده لعنة الله على الكافرين، لعنة الله على الظالمين و... اما لعن به اشخاص نیامده است. امام خمینی «ره» هم در کتاب اربعین حدیث از آیت الله شاه آبادی نقل می کند که ایشان فرمودند لعن نوعی بکنید نه لعن شخصی. حتی به کفار هم لعن شخصی نکنید. و حتی تبت یدای ابی لهب را باصفت کلی ونوعی (آتش افروز) است؛ نه نام عمومی پیامبر (ص)؛ یا عبد العزی و همسرش ام جمیل. کدام یک از مراجع تقلید فرموده اند که واجب است که شما افراد را با اسم سب و لعن بکنید؟! اگر قصد ما واقعا «لله» است و تشفی باطن نیست، به طور کلی ظالمین را لعن کنیم.

تا به حال به خاطر این سب و لعن ها میلیون ها شیعه کشته شده است. من به طور قطع می گویم که این فحاشی ها جز ضرر و کشتار شیعیان هیچ فایده دیگری ندارد. اگر کسی با سب و لعن شیعه شده است، آن فرد را معرفی کنید! ما با این کارها روز به روز شیعه را محدودتر کرده ایم.

ما می خواهیم با سب و لعن شیعه را جا بیندازیم؛ شیعه اینگونه جا نخواهد افتاد. اگر ما طبق فرموده امام رضا «ع» محاسن کلام اهل بیت «ع» را منتشر می کردیم و معارف ائمه «ع» را با عصبانیت و ناراحتی و مطاعن آلوده نمی کردیم، همه جذب این معارف می شدند. همچنان که در زمان آل بویه و زمان آیت الله بروجردی چنین شد. آیت الله بروجردی می فرمایند ما وظیفه داریم که کلام اهل بیت «ع» را با شیوه درست در جهان برای مردم بیان کنیم، زیرا مسلمانان جهان حتی اگر هم امامت اهل بیت (ع) را قبول نداشته باشند باز بر اساس حدیث مورد اتفاق تقلین؛ وظیفه دارند که از مرجعیت علمی آنان استفاده کنند.

آیا در مواجهه با اهل سنت وظیفه شیعه کردن آنها را داریم؟

خدا به پیامبر «ص» می فرماید: «مَاعَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» وظیفه تو ابلاغ پیام است. ما هم طبق فرموده امام رضا «ع» کافی است که محاسن کلام اهل بیت «ع» را ارائه دهیم. مسلم، کسی که عباد الرحمن است، می پذیرد. لذا تا کنون ۵۰ قانون کشورهای اسلامی تغییر پیدا کرده و مطابق فقه اهل بیت «ع» شده است. چون آیت الله بروجردی فقه با عظمت شیعه را به الازهر ارائه دادند و آنها هم استقبال کردند. آیت الله بروجردی نگفتند که ما می خواهیم شما را شیعه بکنیم. شما باطلید و ما بر حق؛ حتی پیامبر اکرم (ص) با ادب قرآن فرمودند: انا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین» یا ما، یا شما، یا بر هدایت، یا بر ضلالت است بنابر این وظیفه ما ابلاغ پیام است و بس.

مسئله امامت را به دو طریق می توان مطرح کرد. یکی اینکه ما عقیده خود را بیان کنیم و دلایل خود را بگوییم. این طور طرح بحث کردن مشکلی ندارد اما یک وقتی می گوییم من بر حق هستم و تو بر باطل! یعنی می خواهیم

با نفی دیگران به اثبات خود پردازیم وجدال کنیم و برتری خود را به او تحمیل کنیم. این جدال بد است. ما کافی است نظر خود را بیان می‌کنیم؛ هر کس عباد الرحمن باشد خواهد پذیرفت. و اگر بنده شیطان باشد هر چه استدلال بیاورید نخواهد پذیرفت.

دامنه مقدسات اهل سنت که طبق فرموده مقام معظم رهبری نباید مورد اهانت قرار بگیرد چه

مقدار است؟ مثلاً آیا برگزاری ایام فاطمیه هم در این دایره قرار می‌گیرد؟

مقام معظم رهبری فرمودند توهین به مقدسات اهل سنت حرام شرعی و قانونی است. اینکه ایشان فرمودند قانوناً این کار جایز نیست، یعنی گذشته از حکم شرعی؛ حکم حکومتی نیز هست و همه باید پیروی کنند. چرا که اگر حفظ وحدت نکنیم، بیگانگان بر ما مسلط می‌شوند.

مجلس سوگواری در ایام فاطمیه مشکلی ندارد، همچنان که مقام معظم رهبری این مراسم را برگزار می‌کنند. اما کسانی که با تحریک احساسات؛ مردم را به عید عمرکشان سوق می‌دهند، زمینه‌ای فراهم می‌کنند تا عمرکشان منجر به شیعه‌کشان بشود، به طور قطع در خون آن همه شیعیان شریک‌اند. آیا واقعا ائمه «ع» هم چنین مراسمی داشته‌اند؟ اگر آنها داشته‌اند، ما هم داشته باشیم.

چه زمانی باید درباره غصب حق حضرت امیر «ع» وارد بحث شد؟

مقام معظم رهبری می‌فرمایند که ما از حادثه و واقعه‌ی غدیر - که نشانه‌ی عظمت اسلام و جامعیت اسلام است - به عنوان وسیله‌ای برای تضعیف اسلام استفاده نکنیم ... دشمن می‌خواهد مساله‌ی غدیر را مایه برادرکشی و جنگ و خونریزی قرار بدهد: در حالی که غدیر می‌تواند وسیله‌ی ائتلاف و برادری مسلمان‌ها با هم باشد.» (س، ۱۳۸۵/۱۰/۱۸)

«آن برادرهایی هم که این حقیقت را قبول نکردند، یا مراجعه نکردند یا اطلاع ندارند و یا نتوانستند ذهن‌هایشان را قانع کنند، و اعتقادی ندارند. این، اختلاف و درگیری را ایجاد نمی‌کند.»

اساتید تاریخ اسلام در محیط‌های علمی می‌توانند بنشینند راجع به این مسئله بحث کنند و هیچ اشکالی هم ندارد. اما اینکه این مسئله وارد کوچه و بازار شود و باعث تحریک مردم علیه افراد مذهب مقابل شود که هیچ دخالتی در گذشته تاریخ ندارند؛ صد در صد به ضرر ماست. بقول مقام معظم رهبری: «ما افتخار می‌کنیم که پیرو مکتب اهل بیت هستیم، شیعه هستیم، پیرو امامت امیرالمومنین و خلافت بلافضل او هستیم؛ اما جای اثبات این مطلب کوچه و خیابان نیست؛ جای اثبات اینگونه مطالب در میان اهل فن، در میان متخصصین و در میان نخبگان است. تازه بحث در این گونه موارد باید بحث کلامی و بحث منطقی باشد؛ بدگویی و عیب‌جویی و فحاشی و شمشر بر روی هم کشیدن، کمک کردن به دشمنان اسلام است که هم دشمن شیعه و هم دشمن سنی

۱۴۰۰ سال است که ما راجع به این مسئله جدال می‌کنیم به چه نتیجه‌ای رسیدیم؟ به فرض که ما بر همه دنیا اثبات کردیم که حضرت امیر «ع» باید خلیفه اول می‌شدند، آیا ما می‌توانیم تاریخ را به عقب برگردانیم و این خواسته را عملی کنیم؟

بقول جرج جرداق مسیحی؛ حضرت امیر «ع» امامی فرازمانی و فرامکانی است. ایشان امام بوده و هستند و خواهند بود. اگر منظور از خلافت؛ سلطنت چند روزه است، هیچ کدام از ائمه «ع» دنبال چنین چیزی نبودند. این بزرگواران دنبال امامت و خلافت دائمی و الهی بودند نه این چیزهایی که ما امروز بر سر آنها دعوا می‌کنیم. طبق فرموده حضرت زهرا «س» فلسفه امامت اتحاد امت است نه افتراق آن.

قرآن در جامعه ما مهجور است و بی اخلاقی در جامعه ما بیداد می‌کند. بسیاری از جوانان به خاطر اینکه می‌بینند اخلاق و فتوت اهل بیت «ع» در جامعه نیست، از دین خارج می‌شوند. در چنین فضایی ما معارف اهل بیت «ع» و اخلاق و فتوت و جوانمردی ایشان را فراموش کرده‌ایم. خروجی این کار چیست؟ آیا نتیجه این اعمال تقوا، درستی و راستی و جوانمردی و دوری از دروغ و فحشا و منکرات است که اهل بیت «ع» از شیعیان خود انتظار دارند؟ متأسفانه بسیاری دنبال اسلام ناب محمدی «ص» نبوده و دنبال فرقه‌گرایی هستند. نه فقط ما که پیروان مذاهب دیگر هم همینطور هستند.

مگر ما فرقه‌ناجیه نیستیم و در روایات نیامده که فقط فرقه‌ناجیه اهل نجات هستند؟

فرقه‌ناجیه چیزی جز اسلام ناب و حنیف نیست به دلیل نص صریح قرآن که **إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ** (آل عمران، آیه ۱۹) روایت فرقه‌ناجیه ادعای همه فرقه‌هاست و باعث شده که هر فرقه‌ای خود را فرقه‌ناجیه و دیگر فرقه‌ها را فرقه باطله بدانند و بهشت و جهنم را میان خود تقسیم کنند، قبل از اینکه خداوند ترازوی خود را نصب کند! در حالی که خداوند در قرآن می‌فرماید: **«وَنُضِعَ مَوَازِينَ الْقِسْطِ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ»** یعنی در روز قیامت معلوم می‌شود که چه کسی بهشتی است و چه کسی جهنمی.

در قرآن آمده که **يَهْدِيكُمْ فِقْطًا وَفِقْطًا** فقط ما به بهشت می‌رویم، نصارا هم همین را می‌گفتند. قرآن می‌فرماید: **«بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»** آن کسی که تسلیم فرمان خدا باشد و عمل صالح داشته باشد پاداشش نزد پروردگار محفوظ است و خوف و اضطراب ندارد.

روایت معروفی در کافی هست که می‌فرماید اسلام بر ۵ اصل بنا شده است که مهمترین آن امامت است. چون مردم به وسیله امامت به سایر احکام آشنایی پیدا می‌کنند. بعد می‌فرمایند اما کسانی که اعمال شان بدون ولایت باشد دو دسته هستند: کسانی که ظالم هستند و کسانی که محسن هستند. محسنین به فضل خدا به بهشت وارد می‌شوند. **ثُمَّ قَالَ أَوْلَيْكَ الْمُحْسِنُ مِنْهُمْ يَدْخُلُهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ** (لکافی ج ۲ ص ۱۸) منتها هیچ کس قسمت آخر این روایت را نمی‌خواند! مراجعه کنید به کتاب کافی و روایت را به صورت کامل بخوانید. پیامبر اکرم (ص) و

ائمه(ع) هیچ دینی جز اسلام نداشتند متاسفانه ما به جای اینکه خودمان را با پیامبر(ص) و ائمه «ع» تطبیق بدهیم، ائمه «ع» را با خودمان تطبیق می دهیم!

هرکسی که دینش مطابق قرآن و سیره پیامبر «ص» و ائمه «ع» باشد فرقه ناجیه است. اما کسی که عملش خلاف اسلام ناب باشد جزو این فرقه نیست. اگر منظور از مذهب حق مذهبی است که اهل بیت «ع» داشتند؛ کاملاً درست است. اما آیا مذهب ما هم دقیقاً منطبق بر مذهب پیامبر «ص» و ائمه «ع» است؟ چقدر اعمال ما و دیگران متناسب با آن چیزی است که از ما خواسته اند؟ باید در ترازوی قرآن و اسلام ناب قرار گیرد و مَن يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ (آل عمران، آیه ۸۵) «و هرکس جز اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود و او در آن جهان از زیانکاران است.»



المجمع الدولي للأمة الواحدة
INTERNATIONAL UNION OF UNIFIED UMMAH
اتحاديه بين المللى امت واحده



واحد فرهنگى و آموزش
اتحاديه بين المللى امّت واحده
با همکارى مجله الكترونيكى اخوت
www.unified-ummah.com
www.okhowah.com